

فرّ و شاهان و پهلوانان ایرانی فرّه‌مند

دکتر زهرا تبریزی شهروی¹

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

چکیده:

فرّ یا فرّه یا خوره یا خورنه نیروی آسمانی است که در وجود هر انسانی به ودیعه گذاشته شده است، تا او را در انجام عملی که با وظیفه و حرفه آدمی مطابقت دارد یاری کند. فرمانروایان، موبدان، پهلوانان و ... فرّه مخصوص به خود دارند، تا زمانی که فرّه ایزدی با افراد همراه باشد پیروزی با آنان یار است و به مجرد اینکه فرّه از آنان بگریزد، بخت از آنان روی می‌تابد.

بلندترین یشت اوستا، فروردین یشت است که مختص فروهر است. فروهر در اوستا فروشی، در پهلوی فروهر است. فروردین نیز از همین کلمه است.

فروشی (faravašī) مرکب است از فر به معنی پیش و مقدم و از ریشه وش (vaš) که ممکن است به جای کلمه وخش (vaxš) به معنی بالیدن باشد. این نوشتار می‌کوشد تا با ذکر نام شاهان و پهلوانان ایرانی صاحب فرّه به ارزش و جایگاه این موهبت الهی بپردازد.

کلید واژه‌ها:

فرّ، فرّه‌مندان، شاهان ایرانی، پهلوانان ایرانی

1 - dina.tabrizi@yahoo.com

تاریخ پذیرش

91/7/28

تاریخ دریافت

91/4/14

مقدمه :

فرّه، فروغی ایزدی است که از پرتو آن انسان‌ها به مراتب عالی می‌رسند، فرّ در وجود انسان سبب شکوه و اقتدار می‌گردد. دارندگان فرّ با بهره‌گیری از نیروهای آن می‌توانند بسیاری از کارهای دشوار را انجام دهند. در واقع دستیابی به برکت، اقبال، خواسته نیز وابسته به داشتن فرّ است، اما فرّ بر اثر خویشکاری به دست می‌آید، یعنی اگر هر کس به وظایف خویش و وظیفه طبقه خود عمل کند، فرّه‌مند می‌گردد و به سعادت و خواسته می‌رسد. فرّه، نیروی کیهانی و ایزدی است که بر اثر خویشکاری ورزیدن مردم به صورت قدرت، ثروت، موفقیت بر زندگی مردم اثر می‌گذارد، انسان با فرّه آفریده نمی‌شود ولی می‌تواند دارای فرّه باشد و حتی اگر کسی فرّه را به دست آورد، ممکن است آن را از دست بدهد. با گذشت زمان، در زبان ما، فرّه و بخت هم معنی گرفته شده است (رستگار فسایی، 1383: 57). به طور کلی «فرّه» عطیه یا قدرتی الهی است که انسان آن را دریافت می‌دارد و هیچ قدرتی جز ایزدان آن را ارزانی نمی‌دارند، ولی انسان وقتی فرّه را به دست می‌آورد، باید منش و روشی ایزدی داشته باشد، والا همین که از راه و رسم ایزدی منحرف شود، فرّه به اشکال مختلف از وی دور می‌گردد. فرّه‌مندانی که در این مقاله از آن‌ها یاد خواهیم کرد؛ عبارتند از شاهان ایرانی فرّه‌مند: 1. کیومرث، 2. هوشنگ، 3. تهمورث، 4. جمشید، 5. فریدون، 6. کیکاوس، 7. کیخسرو، 8. اردشیر بابکان.

پهلوانان ایرانی فرّه‌مند: 1. گرشاسب، 2. آرش شیواتیر، 3. سام، 4. زال، 5. رستم، 6. اسفندیار.

الف - شاهان ایرانی فرّه‌مند

1. کیومرث

کیومرث به عنوان نخستین انسان در آغاز هزاره سوم¹ آفرینش با گاو یکتا² آفریده در ساحل رودخانه داییتی (dāiti) آفریده شد: «او روشن چون خورشید، او را بالا به اندازه چهار نای بود» (بهار، 1369: 30).

کیومرث نخستین کسی است که گفتار والا را بر زبان می‌آورد. «چون کیومرث مانسرسپند (mānsar spand) (=کلام مقدس) اورمزد را شنید با اندیشه پاک اندیشید که کلام مقدس، بهترین پرهیزکاری برای نابودی دروج (= اهریمن) است (راشد محصل، 1385: 49).

در متون تاریخی بنابر برخی روایات، کیومرث را نه تنها اولین انسان دانسته بلکه به اتفاق، همه او را سر پادشاهان معرفی می‌کنند. بنابر روایتی، کیومرث در برابر اهریمن قرار می‌گیرد و اهریمن نحوه خوردن کیومرث را از او می‌پرسد. کیومرث به اهریمن پیشنهاد می‌کند که او را از سر بخورد و بدین ترتیب اهریمن از سر شروع به خوردن می‌نماید و دو قطره منی از پشت کیومرث به زمین می‌ریزد و نسل بشر از آن تداوم می‌یابد (بیرونی، 1352: 2-141). در مورد نام کیومرث، بارتولومه (Bartolome) و نیبرگ (Nyberg) معتقدند که نام کیومرث در اوستایی گیومرت (Gayomart) و در پهلوی (Gayo-maretan) است، که جز اول آن «گیو و گیاه» به معنی جان و زندگی است و جز دوم به معنی درگذشتنی است که در حقیقت دارنده جان میرا یا انسان فانی است که خود این نام نیز انسان را از خدایان جاودانه جدا می‌سازد و کیومرث را به عنوان نخستین مخلوق فانی خدایان مطرح می‌کند (ستگار فسایی، 1383: 216).

کیومرث نخستین انسان است که موجب پدید آمدن نخستین جفت بشری، مشی و مشیانه می‌شود. از نطفه کیومرث که به زمین ریخته می‌شود، پس از چهل سال شاخه‌ای ریواس می‌روید که دارای دو ساق است و پانزده برگ. این پانزده برگ مطابق با سال‌هایی است که مشی و مشیانه نخستین زوج آدمی، در آن هنگام دارند (آموزگار، 1374: 54). کیومرث نمونه انسان کامل است و برای یاری و کمک به آفریدگار خلق می‌شود و به همین جهت، کیومرث را مردِ اَهْلُو (= مرد مقدس) نیز نامیده‌اند.

2. هوشنگ

لقب او در اوستا پَرَدَاته (Paradāta) است، به معنی نخستین کسی که برای حکومت تعیین شده که در پهلوی و فارسی به صورت پیشداد در می‌آید و آغاز سلسله پیشدادیان از اینجاست. هوشنگ و تهمورث در برخی از روایت‌ها جز نخستین فرمانروایان افسانه‌ای فرض شده‌اند. در شاهنامه، هوشنگ فرزند زاده کیومرث است. هوشنگ بر دیو سیاه پیروز می‌شود.

کشف آتش را به او نسبت می‌دهند. بنابر روایت شاهنامه، هوشنگ روزی با تنی چند از ملازمان به سوی کوه می‌رود، از دور ماری تیره تن را می‌بیند که دود از دهانش برمی‌خیزد. هوشنگ با نیروی تمام، سنگی به سویش پرتاب می‌کند که به سنگی دیگر می‌خورد و به این ترتیب فروغ آتش پدیدار می‌شود و راز آتش کشف می‌گردد. جشن سده را یادبودی از این واقعه می‌دانند (آموزگار، 1374: 47). قدرت یافتن او مرهون خواست اهورامزدا، امشاسپندان و ایزدان است و او هم بر جهان مادی و هم بر جهان مینوی، هم بر انسان‌ها و هم بر پریان و دیوان و جادوان فرمانروایی دارد. در بسیاری از متون نیز او را پیامبر دانسته‌اند که حق تعالی او را به اهل آن زمان فرستاده بود و به مردم خدای پرستی آموخت (ابن بلخی، 1374: 93).

3. تهمورث

تهمورث، پسر هوشنگ است که پس از پدر به پادشاهی رسید و لقب دیو بند داشت. بلعمی درباره وجه تسمیه دیو بند می‌نویسد: «خدای تعالی نیرویی به او داده بود که دیوان و ابلیس را فرمانبردار خود کرده بود و ایشان را فرمود که از میان خلق بیرون شوید و همه را از آبادانی‌ها بیرون کرد و در بیابان‌ها فرستاد» (بلعمی: بی تا: 20).

«تهمورث مهم‌ترین پادشاهی است که با اهریمن و دیوان ستیز می‌کند و اهریمن را اسیر می‌سازد و او را به صورت اسب درمی‌آورد و بر او زین می‌نهد و بر وی سوار می‌شود و به اقصای عالم سفر می‌کند که این تمثیل می‌تواند نمونه غلبه کامل او بر اهریمن و نیروهای اهریمنی باشد. او اولین کسی است که از دیوان کارهای مثبت را فرا می‌گیرد و دیوان نوشتن سی‌گونه خط و دیگر فنون را به او می‌آموزند. به نظر می‌رسد که دیوان در این مرحله بسیار هوشمندتر، تواناتر و داناتر از انسان‌ها هستند، به طوری که بسیاری از دانستنی‌هایی را که تهمورث و انسان‌های دیگر نمی‌دانند، به ایشان می‌آموزانند» (رستگار فسایی، 1383: 222). در متن‌های پهلوی، رفتن نژادهای گوناگون از خونیرس³ (xvanēras) به کشورهای دیگر در زمان فرمانروایی تهمورث صورت می‌گیرد. مردم بر پشت گاو اساطیری سَرَسوک (sarasūk) می‌نشینند و به سوی سر زمین جدید می‌روند.

در طی این سفر و بر پشت این گاو است که شبی در میان دریا، باد بر آتشدان‌های پر آتشی که بر سه جای پشت گاو قرار دارد می‌کوبد و آن‌ها را به دریا می‌اندازد.
 «این سه آتش که نمادی از سه آتش مهم اساطیری آذر فرنبغ (آتش موبدان)، آذر گشنسب (آتش ارتشتاران) و آذر برزین مهر (آتش کشاورزان) تلقی شده اند نور بر همه جا افشانند و راه را به رهروان نشان می‌دهند» (آموزگار، 1374: 48).

4. جمشید

جم با لقب «شید» پیوند خورده است، در معنی روشنی و روشنایی. در اوستا پسر ویونگهان (vivanghān) است، نخستین کسی که هوم را مطابق آیین می‌فشارد و این سعادت به او می‌رسد که صاحب فرزندی به نام جم درخشان یا جمشید شود. «جم شخصیتی است هندو ایرانی و با نام یمه در هند. نخستین کس از بی‌مرگان است که مرگ را برمی‌گزیند، راه مرگ را می‌پیماید تا راه جاودانان را به مردمان نشان دهد. او سرور دنیای درگذشتگان می‌شود» (آموزگار، 1374: 48). «جمشید از پادشاهان تاریخی است که در طول زندگی خود کارهای سودمندی برای مردم انجام داد: پنجاه‌هی نخست: از سال اول تا پنجاه‌هی پادشاهی، بگفت تا شمشیر و زره خود و سلاح‌های دیگر بسازند و ابزار صنعتگران از آهن کنند، در پنجاه‌هی دوم: از سال پنجاهم تا صدم پادشاهی خویش بگفت تا ابریشم و کتان و دیگر رستنی‌ها را بریسند و بباغند و رنگ کنند و ببرند و بپوشند، در پنجاه‌هی سوم: از سال صدم تا صد و پنجاهم: مردمان را به چهار طبقه تقسیم کرد و در پنجاه‌هی چهارم و پنجم: از سال صد و پنجاهم تا سال دویست و پنجاهم به جنگ شیاطین و جن پرداخت و آن‌ها را به اطاعت خود درآورد» (بیرونی، 1352: 147). به دلیل وجود فرّه ایزدی در جمشید، در دوران او بهشتی زمینی پدید می‌آید و آرمان شهر واقعی ظهور می‌یابد و در نتیجه در دوران او نه سرما باشد و نه گرما و مردم شاداب در صلح و صفا باشند. آفریدگار به او هشدار می‌دهد که مردمان گرفتار زمستان هراس‌انگیزی خواهند شد و بر اثر آن همه مردمان و حیوانات روی زمین نابود خواهند گشت و جم را و می‌دارد که «وَرّی» (=دژی) بسازد. جمشید این دژ را که وَرَجَمَكْرَدُ (= دژ ساخته جمشید) معروف است بنا می‌کند، به این ورّ، از مردان و زنانی که در این جهان از همه برتر و نیکوترند نمونه ای

می‌برد و از جانوران آنچه بزرگ‌تر و بهتر و خوش نژادتر؛ از گیاهان آنچه بلندتر و خوشبوتر و خوش دانه تر؛ از آتش‌ها سوزان‌تر؛ و از خورش‌ها، گواراتر، از هر کدام جفتی فراهم می‌کند و بدین دژ می‌برد تا آفت اهریمنی نتواند نسل این پدیده را از میان بردارد. اما در نهایت با وجود همه روش‌های پسندیده‌ای که جم در ابتدا داشت، او گناهکار می‌شود. در متن‌های دینی آمده است که زردشت او را سرزنش می‌کند که برای خشنودی مردمان، خوردن گوشت گاو را به آنان آموخته است. در متن‌های دیگری آمده است که جمشید از این رو گناهکار می‌شود که غرور بر او چیره می‌گردد و دروغ می‌گوید و با ادعای بیپهوده همسانی با خدا، خود را معرض نفرین قرار می‌دهد و به این ترتیب، فرّه از او می‌گریزد. جمشید با این که گناه می‌کند، در سنت ایرانی همواره شخصیتی شایسته ستایش باقی می‌ماند. سقوط او به سر رسیدن دوران طلایی است.

5. فریدون

فریدون نیز از فره‌مندان اساطیر ایران است که در اوستا و متون کهن، چون وندیداد و هوم یشت ذکر او رفته و براندازنده‌ی اژدها خوانده شده است. در اوستا فریدون قهرمانی است که شخصیت نیمه خدایی دارد و لقب او اژدهاکش است. او پسر آبتین است، دومین کسی است که هوم را مطابق آیین می‌فشارد و این موهبت بدو می‌رسد که پسری چون فریدون داشته باشد. «فریدون کسی است که بر ضحاک غالب می‌شود، ولی او را نمی‌کشد بلکه او را در بند می‌کند؛ زیرا اورمزد به او هشدار می‌دهد که اگر ضحاک را بکشد، زمین پر از مار و کژدم و چلپاسه و وزغ و مور خواهد شد. پیروزی فریدون بر ضحاک او را به مقام پیروزمندترین مردمان بجز زردشت می‌رساند و این پیروزی بر فریدون این فرصت را می‌دهد که بخشی از فرّه جم را که گریخته به دست آورد» (آموزگار، 1374: 53).

«فریدون علاوه بر فرمانروایی، مردم را به انصاف و داد و نکوکاری و شکرگزاری و پرستش خدا فرا می‌خواند، او لقب موبد داشت. لقب دیگر «کی» به معنی پاک در کنار نام او قرار داشت، به این معنی که به روحانیت پیوسته است. فریدون، نخستین شاهی بود که به علوم مختلف توجه کرد و علم طب را آورد» (طبری، 1352، جلد اول: 154). فریدون نیز چون برخی از فرمانروایان پیشین، نبردهایی با دیوان انجام داد و بسیاری از دیوان مازنی را

نابود کرد و یا از سرزمین خود بیرون راند. فریدون از فرمانروایانی بود که ابتدا، بی‌مرگ آفریده شد، اما در اثر فریب اهریمن فانی و میرا شد. اورمزد، فریدون را به دین انگیخت و او اورمزد را تحقیر کرد و به سبب آن تحقیر، پیروی بر او فرود آمد.

6. کیکاوس

کاوس از شاهان پر فرّه است. کاوس و برخی از شاهان دیگر از قدرتی فرا بشری و ایزدی برخوردار بودند. اورمزد کاوس را همچون، فریدون و جم بی‌مرگ آفرید، اما او نیز در اثر فریب دیوان مرگمند شد. کاوس از شاهانی بود که به پادشاهی بر هفت کشور راضی نبود. او آرزومند افزایش گستره فرمانروایی خود بود. زمین و آسمان باید در قلمرو فرمانروایی او قرار می‌گرفت، این اندیشه باطل با تحریک و ترغیب دیو خشم به مرحله عمل در آمد. اما نتیجه و سرانجام آن ناکامی و میرایی و از دست دادن فرّه و نیروی ایزدی بود.

کاوس از شاهانی است که با وجود برخورداری از موهبت ایزدی، به سبب کم‌خردی نسبت به خدای خویش، ناسپاس و از بهشت محروم می‌شود، کم‌خردی کاوس موجب کارهای نابخردانه و تصمیم‌گیری‌های غلط او برای سرزمین ایران می‌شود. کاوس برای هجوم و تسلط بر آسمان آماده شد و با سپاهی از دیوان و بدکاران خود را بر فراز قله البرز افکند و به جایی می‌رسد که آخرین حد میان ظلمت و نور بود. در آنجا به ناگهان کی‌کاوس از همراهان جدا ماند. اما دست از خیره‌سری برداشت و در عناد و لجاج باقی ماند. در این هنگام اورمزد فرّ کیانی را از او باز گرفت. سپاه کاوس از آنجا به زمین پرتاب شد و خود به دریای وروکش⁴ (vorukaš) گریخت. فرمانروایی کاوس به دو بخش قبل و بعد از پرواز او به آسمان تقسیم می‌شود که هر بخش مدت هفتاد و پنج سال فرمانروایی داشت.

«در متن‌های پهلوی همچنین آمده است که در فرمانروایی کیکاوس گاوی بود که نیروی معجزه‌آمیزی از ایزدان به او رسیده بود. هر بار که ایرانیان و تورانیان در مورد مرز دو کشور با هم اختلاف نظر پیدا می‌کردند، آن گاو را می‌آوردند و او مرز میان ایران و توران را نشان می‌داد. چون تورانیان با مرزنامه‌ی این گاو محکوم می‌شدند، بر کاوس رشک بردند و او را وادار کردند که آن گاو را بکشد و این کار را جنگجویی به نام سریت (serit) به رغم میل خود و بنا به فرمان کیکاوس انجام داد» (آموزگار، 1374: 62).

7. کیخسرو

کیخسرو از موعدهای ایرانی و از جاودانانی است که در رستاخیز به همراه سوشیانس⁵ (sošyāns) قیام خواهد کرد. ظهور او را پیشاپیش پیش‌بینی کرده و در خواب‌های متعدد، آمدن وی را خبر داده بودند و افراسیاب در صدد کشتن وی بود، ولی توفیق نیافت. ادریسور آناهیتا فرّه‌مندی غلبه بر دیوان و جادوان و ستمگران را به وی بخشید. او از بیماری و مرگ برکنار بود و فرّ کیانی داشت، از بهشت آگاه و همیشه پیروزمند بود. آذرگشسب او را یاری می‌دهد. «کیخسرو جام جهان نما دارد و همه چیز را در آن می‌بیند، او مهره‌ای شفا بخش دارد که جانبخش است. او تا هنگام مرگ فرّه‌مند است و سروش پیشاپیش، مرگ وی را به او خبر می‌دهد. پیش‌بینی‌های او تا آخرین دقایق مرگ برای وی و پهلوانانش درست درمی‌آید» (رستگار فسایی، 1383: 237).

او در متن‌های پهلوی شخصیتی بسیار برجسته دارد و در اوستا از جاودانان است. وقتی فرنگیس باردار او است پدرش سیاوش ناجوانمردانه کشته می‌شود. «پیران» کوشش فروان می‌کند که مادر و فرزند از مرگ رهایی یابند. آنان به ایران می‌گریزند و مورد استقبال کیکاوس و ایرانیان قرار می‌گیرند. کیخسرو بنا به روایت‌هایی در کنگ دژ به دنیا می‌آید و در پایان جهان باز خواهد گشت. او بتکده کنار دریاچه چیچست (ارومیه) را در هم می‌کوبد و آتش آذرگشسب، آتش ارتشتاران را بنیان می‌نهد. او پیش از ظهور زردشت به آیین اورمزد آگاهی دارد. «بنا به روایت کتاب‌های پهلوی، کیخسرو ناپدید می‌شود، ولی نمی‌میرد، او در محل مرموزی پنهان است. وظیفه‌ی او به خصوص این خواهد بود که گرشاسب پهلوان را در دوران سوشیانس بیدار کند؛ در برگزیدن دین زردشتی او را رهنمون باشد و سپس از او بخواهد که ضحاک را که به دست فریدون تا پایان جهان به بند کشیده شده و در هزاره‌ی اوشیدر ماه (ošidar mäh) بند خویش را خواهد گسست، از میان ببرد. او در هزاره‌ی سوشیانس بر وای⁶ «دیرنگ یا دیرنده خدای» (= وایی که فرمانروایی دراز دارد) می‌نشیند و به پیشواز سوشیانس می‌آید و کارهای نیک خود را بر سوشیانس برمی‌شمارد و پنجاه و هفت سال فرمانروای کشور می‌شود» (آموزگار، 1374: 66).

8. اردشیر بابکان

اخترشناسان به اردوان اشکانی گفته بودند که به زودی رویدادی بزرگ اتفاق خواهد افتاد و کهنتری سپهبد نژاد از درگاه او خواهد گریخت و به پادشاهی خواهد رسید و اردشیر بابکان که این خبر را شنید، دل برگریز از درگاه اردوان نهاد و با کنیزکی به نام گلنار با دو اسب سپید و سیاه از درگاه گریخت و به پارس رهسپار شد، چون اردوان از گریختن آنان آگاه شد، کسان به دنبال ایشان فرستاد. اردوان تندتر از پی آنان تاخت و اردشیر که خسته بود به کنار چشمه‌ای رسید و خواست تا فرود آید که دو مرد جوان که بر آبگیر نشسته بودند او را گفتند که بتازد و تن خود را دریابد و اردشیر رو به ره نهاد. اردوان چون به شهری دیگر رسید و از مردم سراغ اردشیر را گرفت پاسخ شنید که در غروب روز پیش ایشان را دیده‌اند که غرمی بر پشت یکی از آن دو نشسته بود و اردوان از تعقیب او منصرف شد... (رستگار فسایی، 1383: 238)

در "کارنامه اردشیر بابکان"، داستان پیوستن فرّ به اردشیر چنین آمده است:

«ایشان را قوچی بسیار ستبر از پس همی دوید... اردوان... بشتافت چون به دیگر جای آمد، از مردمان پرسید که آن دو سوار چه گاه بگذشتند؟ ایشان گفتند که نیمروز... و قوچی هم پهلویشان همی رفت. دستور روحانی دین گفت آن فرّه خدایی و کیانی است. اردوان سخت شتافت... و کاروانی به پذیره آمد و اردوان از ایشان پرسید... ایشان گفتند... که یکی از ایشان سواران، قوچی بس بزرگ و چابک با او به اسب نشسته بود... اردوان بازگشت...» (فرّه وش، 1354: 87)

«دیگر نشانه فرّه‌مندی اردشیر آن است که دختر اردوان زهر در جام اردشیر می‌افکند تا او را بکشد: ایدون گویند که ورجاوند آذرفرنبغ پیروزگر، ایدون چون خروسی سرخ اندر پرید و پر به پشت زد و آن جام از دست اردشیر به زمین افتاد... گربه و سگ که در خانه بودند آن خورش بخوردند و بمردند» (رستگار فسایی، 1383: 238).

ب. پهلوانان ایرانی فره مند

1. گرشاسب

این پهلوان کهن به دوران هندو ایرانی تعلق دارد. افسانه‌های مربوط به این شخصیت پیش زردشتی وارد روایت‌های دینی شده و رنگ زردشتی به خود گرفته و گونه‌های متفاوت این روایت‌ها باعث شده است که زمان و شخصیت گرشاسب در تاریخ اساطیری به آسانی قابل تشخیص نباشد. گرشاسب پسر ثریته است. ثریته تواناترین مرد از خاندان سام است و سومین کسی است از میان مردمان که هوم را مطابق آیین می‌فشارد و به پاداش این کار صاحب دو پسر می‌شود: یکی اورواخشیه (urvāxšiya) قانونگذار و دیگری گرشاسب گیسور (دارای موی مجعد)، نرم‌نیش (دلور)، و نیرومندترین مردان. گرشاسب بخشی از فره جمشید را دریافت می‌کند. «گرشاسب در کنار دریای فراخکرد، دیو اژدها مانند یعنی گندرو⁷ زرین پاشنه را از پای درمی‌آورد. بر خانه بزرگ او یورش می‌برد و هیتاسب زرین تاج را که قاتل برادرش اورواخشیه است می‌کشد. رام کردن باد، بازداشتن مرغ بال گسترده و از میان بردن راهزنان غول پیکر نیز جز کارهای قهرمانی اوست» (آموزگار، 1374: 57).

گرشاسب به اشارات یشت‌ها، جاویدان و نامردنی است و 99999 فروهر، جسد او را نگهبانی می‌کنند. در سوتگر نَسک⁸ (sūtgar nask) هم گرشاسب از جاودانان است، منتهی چون به آتش بی‌احترامی کرد، جز گناهکاران رفت و با وجود جاودانه بودن، وقتی نیهاک، پهلوان تورانی در دشت زابلستان تیری به او می‌زند، او به خواب فرو می‌رود و تا آخر جهان در این حالت بیهوش باقی ماند، پیکر گرشاسب را فروهرها، محافظت می‌کنند تا در هزاره‌ی اوشیدرماه وقتی که ضحاک زنجیر خود را گسست و به آزار آفریده‌های گیتی پرداخت، امشاسپندان و ایزدان بر سر پیکر گرشاسب بروند و او را از خواب بیدار کنند تا او گرز بر ضحاک کوبد و نابودش کند.

2. آرش شیواتیر

در نوشته‌های دوران اسلامی که برگرفته از روایات کهن ایرانی است، از قهرمانی به نام آرش در دوره‌ی منوچهر سخن به میان می‌آید. چنین روایت شده است که افراسیاب تورانی، منوچهر پادشاه پیشدادی را در طبرستان محصور می‌کند. سرانجام هر دو خواهان

آشتی می شوند و منوچهر از افراسیاب درخواست می‌کند که به اندازه یک تیر پرتاب از خاک او را به وی برگرداند.

افراسیاب این درخواست را می‌پذیرد. سپندارمذ (= ایزد موکل بر زمین) به منوچهر فرمان می‌دهد که تیر و کمان خاصی برای این کار تهیه کند. چون این تیر و کمان از جنگل‌های خاص، پر آن از عقاب برگزیده و آهن آن از کانی‌های ویژه آماده می‌شود. آرش، پهلوان ایرانی، انجام این مهم را به عهده می‌گیرد. او همه نیرو وجود خود را با یاد سرزمین ایران به تیر می‌بخشد. تیر سپیده دم رها می‌شود؛ از کوه‌ها می‌گذرد؛ ایزد باد به یاری می‌آید تا سرانجام در غروب آفتاب، در سرزمین بلخ، در ناحیه‌ای به نام گوزکان، در کنار جیحون بر درخت گردویی که بلند بالاتر از آن در جهان نیست می‌نشیند و مرز ایران و توران مشخص می‌گردد. از آرش قهرمان که وقتی تیر را پرتاب می‌کرد، پهلوانی تندرست بود و همه را به گواهی تندرستی خود طلبیده بود دیگر چیزی باقی نمی‌ماند؛ چون هستی خود را به تیری بخشیده که سرزمین ایران را گسترده‌تر کرده است.

«در یشتم هشتم اوستا آمده است: ستاره فرهمند تیشتری را می‌ستاییم که به سوی دریای وروکش به همان تندی روان است که تیر ارخش شیوا، آن کمان‌کش چیردست آریایی که از همه قابل‌تر بود و از کوه خشوت⁹ (xšvat) تیری از کمان رها کرد که به کوه خونونت¹⁰ (xvanvant) فرود آمد، پس اهورامزدا بر آن تیر نفحه‌ای بدمید و ایزد آب و ایزد گیاه و میثره (= مهر) دارنده دشت‌های فراخ راهی برای گذر تیر گشودند» (رستگار فسایی، 1383: 24). «ابوریحان بیرونی در وجه تسمیه تیرگان، از تیراندازی آرش یاد می‌کند و می‌نویسد که در این روز «اسفندار مذ» تیر آرش را از کوه رویان به اقصای خراسان در میان فرغانه و طبرستان به درخت جوزی فرود افکند و گویند هزار فرسخ راه آمده بود» (رستگار فسایی، 1383: 241).

3. سام

سام که او را نواده‌ی گرشاسب یا فرزند نریمان دانسته‌اند و به سام یک زخم نیز مشهور است، زیرا با گرز خود به اژدهای برآمده از کَشَف رود، حمله برد و او را با یک ضربت گرز بکشت. بنابراین او یکی از پهلوانان اژدهاکش است که به همین جهت وی را با

گرشاسب یکی دانسته‌اند. «سام، بنابر بعضی نسخه‌های شاهنامه به رزم جاودان هندوستان رفت و با پیروزی به درگاه منوچهر شاه بازگشت و سپس از پهلوانی‌های بسیار در هندوستان درگذشت و بنابر شاهنامه زال فرزند سام در گوراب برای وی ستودان ساخت» (رستگار فسایی، 1383: 241).

4. زال

زال یا داستان، پسر سام است که چون متولد شد، سپید روی و سپید موی بود و سام را از داشتن چنین فرزندی ننگ آمد؛ پس سام فرمان داد تا او را به البرز کوه بردند و بر ستیغ آن کوه، نزدیک به خانه سیمرغ رها کردند و بازگشتند و سیمرغ چون به قصد آوردن غذایی برای فرزندانش از آشیان بیرون آمد، کودک را دید و برگرفت و به کنار خود برد و بر وی مهر افکند و به پرورش این کودک پرداخت تا زال جوانی پهلوان و برومند شد و نشانش در جهان پراکنده گشت و از او به سام هم خبر رسید. سام شبی خواب دید و از موبدان گزارش آن را پرسید و آنان او را به خاطر این ماجرا ملامت می‌کند. بنابراین، به البرز کوه رفت تا فرزند را باز آورد و با آن که زال دل از سیمرغ بر نمی‌کند، سیمرغ او را به رفتن با پدر راضی ساخت و با دادن پری از پره‌های خود به زال، از وی خواست تا هر گاه کاری دشوار بر وی پدید آمد با سوزاندن پر سیمرغ او را به یاری بخواند.

زال با پدر به زابلستان و ایران بازگشت و پهلوانی بزرگ و سپهسالار ایران گشت و دلاور و سلحشوری‌های فراوان از خود نشان داد و در چند واقعه نیز پر سیمرغ را سوزاند و از سیمرغ یاری خواست. نخستین بار در زادن دشوار رودابه بود که سیمرغ چگونگی به دنیا آوردن رستم را به او یاد داد. زال در نبرد رستم با اسفندیار نیز چون تن رخس و رستم، زخم‌های مهلک بر می‌دارد از سیمرغ یاری می‌خواهد و برای این منظور شب هنگام سه معجر آتش بر بالایی برد و پری از پره‌های سیمرغ را آتش زد و سیمرغ حاضر شد و رستم و رخس را درمان کرد و در همین جا بود که راز کشتن اسفندیار را نیز برای رستم فاش ساخت، که همه این توانایی به سبب وجود فرّه در زال بود.

5. رستم

رستم فرزند زال و رودابه به معنی تنِ بالنده، کشیده، بالا روینده و دلیر است و این کلمه در اوستا یکی از صفات و عناوین گرشاسب است و بسیاری از داستان‌های گرشاسب به رستم نسبت داده شده است. در هنگام ازدواج زال و رودابه ستاره شناسان پیش‌بینی تولد رستم را کردند، از کارهای پهلوانانه او کشتن پیل سفیدی است که گریخته بود و نیز گشودن دژ سپند و گرفتن انتقام نیای خود نریمان، اما مهم‌ترین ماجراهای پهلوانی رستم، رفتن به مازندران و رهانیدن کاوس از چنگ دیوان مازندران و نبرد او با اژدها است که حاکی از فرّه ایزدی او است.

«چون کاوس را دیوان مازندران گرفتار و نابینا کردند، کاوس فرستاده ای به نزد زال و رستم فرستاد و از آنان برای رهایی خود یاری خواست و رستم به فرمان پدر رهسپار مازندران گردید، در نیستانی بخت و رخس شیری را که به او حمله کرد بگشت.

در خان دوّم رستم به بیابانی گرم و سوزان رسید که از گرما و تشنگی از کار باز ماند و بر خاک گرم افتاد و در حالی که زبانش از تشنگی چاک چاک شده بود، با خدای خود به راز و نیاز پرداخت که ناگهان میشی نیکو سُرین پدید آمد و رستم اندیشید که این میش را آبشخوری است، پس او را دنبال کرد تا به چشمه‌ای رسید و خدای را سپاس گفت. این میش را می‌توان فرّه ایزدی رستم دانست که موجب رهایی وی از مرگ می‌گردد. رستم در چشمه سر و تن بشست و بخت، اما این بار جایگاه خواب رستم، مکان اژدهایی بزرگ بود. اژدهایی که در تیرگی شب سه بار بر رخس پیدا شد، ولی تا رخس وحشت زده رستم را بیدار می‌کرد و رستم چشم می‌گشود، اژدها نهان می‌گشت. سرانجام با اژدها درآویخت و او را کشت. در خان چهارم رستم با زنی جادوگر رو به رو شد که در کنار چشمه‌ای بزمی آراسته بود و با شنیدن صدای رستم پنهان گشت. رستم در آن بزم آماده، به می‌گساری و رود نواختن پرداخت و زن جادوگر خود را در سیمای می‌گساری جوان درآورد و به نزد رستم آمد، اما چون رستم جامی شراب به وی داد و از خدای نیکی دهش یاد کرد، سیمای زن جادوگر، بگشت و سیاه شد و رستم دریافت که وی اهریمن است و او را در بند کشید و از وی خواست تا چهره واقعی خود را بنماید و زن به صورت ژنده پیری زشت و پلید نمایان شد و رستم او را کشت. بنابر شاهنامه رستم، پس از گذر از خان چهارم و پنجم با اولاد

پهلوان درگیر می‌شود و او را اسیر می‌سازد و پیاده با خود می‌برد تا جایگاه کاوس و دیو سپید را به وی نشان دهد و او چنین می‌کند. آن گاه رستم به جایگاه ارژنگ دیو می‌رسد و با او درمی‌آویزد و او را می‌کشد. در هفتمین خان، رستم به غاری می‌رسد که دیو سپید در آنجاست. رستم درنگ می‌کند تا روز شود و دیوان را گاه خواب فرا رسد، آن گاه به دیوان حمله می‌برد و بسیاری را می‌کشد و به جایگاه دیو سپید می‌رسد. رستم پس از کشتن دیو سپید به نزد کاوس شتافت و خون دیو سفید را در چشمان کاوس چکانید و او را بار دیگر بینا ساخت. با کاوس به مازندران شتافت و شاه مازندران، به نبرد با او آمد و رستم با نیزه به وی حمله برد و شاه مازندران خود را به شکل سنگ درآورد. رستم آن سنگ را برگرفت و به پیش سرا پرده شاه آورد و به ایرانیان سپرد و شاه مازندران را گفت اگر نمی‌خواهد که سنگ را با گرز خرد کند خود را بنمایاند و شاه مازندران ناگزیر خود را نمود و کاوس فرمان داد تا او را بکشند» (رستگار فسایی، 1383: 51-247). چیرگی رستم در این هفت‌خان همگی دلالت بر فره‌مندی رستم است.

6. اسفندیار

اسفندیار پسر گشتاسب نیز از فره‌مندانی است که رویین تنی او نشانه قدرت و توجه ایزدی به وی دانسته شده است. «در باب رویین تنی او در مجمل التواریخ و القصص آمده است: گویند چشمه‌ای روی، روان گشت. سلیمان را یعنی عین القطر و از آن تمثیل‌ها کردند، پس سلیمان دعا کرد و خدای تعالی جان به تن اندر کرد و اسفندیار از ایشان بود که چون گشتاسب را فرزند نبود، اسفندیار را به پسری بداشت و اسفندیار را از آن، رویین تن خواندندی. اما برخی دیگر برآنند که وی به دست زرتشت رویین تن گردید و پیروزی‌ها یافت. بنا به سنت مزدیسنا، زرتشت اسفندیار را در آبی مقدس شست تا رویین تن و بی‌مرگ شود، اما اسفندیار بنا به ترسی غریزی، به هنگام فرو رفتن در آب چشم‌هایش را بست و آب به چشم‌هایش نرسید و زخم پذیر ماند، در واقع در جهانی که مرگ همه راه‌ها است، اسفندیار آرزوی توانایی و بی‌مرگی است» (مسکوب، 1354: 29).

نتیجه‌گیری

فرّ و فره به معنی شکوه و درخشش است. فرّ در متون اساطیری، گر چه مظاهری مختلف دارد، ولی صفتی تغییر ناپذیر نیز در آن وجود دارد که می‌توان آن را پدیده‌ی خدایی دانست که گاهی به صورت نور از چهره پادشاهان و موبدان و پهلوانان می‌تابد و زمانی به صورت نیرویی در بازوان رستم و غیره پدیدار می‌شود و لحظه‌ای به شکل اندیشه‌ای خدایی در پیدا کردن رازهای سربسته زندگی انسان‌ها و ... جلوه می‌کند؛ ولی به هر صورت و شکلی که ظاهر شود و در هر پیکری که جلوه کند، و مظهر و تجلی گاه آن، چه انسان باشد و چه هر موجودی دیگر، همیشه از صفت زیبایی برخوردار است. در شاهنامه فرّ و بخت گاهی با هم یکی هستند. قدرت انسان‌ها و خوشبختی آن‌ها زائیده فرّ ایزدی است که گاهی از آن به فر کیانی نیز تعبیر می‌شود. مفهوم این سخن آن است که انسان‌ها با فره‌مندی به هر مقام و منزلتی دست می‌یابند، اما به مقام خدایی عروج نمی‌کنند هر چند به یاری فره خویش بر اجرای کارهای شگفت و حتی خدایی توفیق می‌یابند. برای مثال جمشید تا وقتی که از فره ایزدی برخوردار بود، به همه مردم آرامش می‌بخشید، در روزگار او نه سرما، نه گرما، نه پیری و نه مرگ اثر داشت. فره ایزدی جمشید سبب گردید تا جمشید جهان را بی مرگ و مردم را از رنج و بدی دور سازد، اما جمشید خودبینی کرد و مغرور شد و خود را کردگار خواند و فره از او گرفته شد. بنابراین فرّ نعمتی پایدار و همیشگی نیست و دورانی دارد که وابسته به درجه پایداری و فره‌مندی بر معیارهای پذیرفتنی فره بخش است. کیومرث، فریدون و کاوس نیز دارای فره ایزدی بودند و به همین جهت کارشان رونق فراوان داشت. کیخسرو نیز از مرگ و بیماری برکنار بود و فرّ کیانی بدو تعلق داشت. صاحب پیروزی خداداد بود و تسلط مطلق داشت و از بهشت آگاه بود.

در کل وجود «فرّ» منشأ تغییرات عمده در هستی افراد است و موجب دگرگون شدن عملکرد و نجات آن‌ها از مرگ می‌شود. مثلاً فره پهلوانان به صورت بهره‌مندی از تنی آسیب‌ناپذیر یا زرهی شگفت، خودنمایی می‌کند که جسم آن‌ها را محفوظ می‌دارد، مانند ببر بیان رستم و رویین تنی اسفندیار. به علاوه شاهانی همچون جم و کیخسرو جام جهان بین دارند که در این موارد فره‌مندی، هستی مادی و معنوی قهرمانان را دگرگون می‌کند.

تیر آرش نیز از مصادیق فره‌مندی آرش است که به صورت دمیدن نفع‌های ایزدی بر تیر و برگرفتن تیر به وسیله فرشته آشکار می‌شود.

در کل می‌توان به این نتیجه رسید که «فرّ» با نیروهایی که ایزدان دارند متفاوت است و این اختلاف در آن است که «فرّ» با همه شکوهمندی و تاثیر و قدرتی که دارد، عطیه‌ای ثابت نیست و به محض بروز خطا یا گناه باز ستانده می‌شود و دوام آن به ادامه رابطه معقول فره‌مندان با پروردگارشان وابسته است.

پی‌نوشت :

1- آفرینش بنابر باورهای ایران باستان در محدوده دوازده هزار سال اساطیری انجام می‌گیرد. این دوازده هزار سال به چهار دوره سه هزار ساله تقسیم می‌شود. در دوران نخستین، عالم، مینوی و دوران‌های بعدی مینوی و گیتی است.

2- پیش نمونه چهارپایان مفید، «گاو یکتا آفریده» یا «ایوکداد» به معنی یکتا آفریده است که در کناره راست رودخانه وه دائیتی یا دائیتی خوب (= روخانه اساطیری در سرزمین ایران) در ایران ویج (= سرزمین ایران) آفریده می‌شود. او مانند ماه سفید و روشن است و بالایش به اندازه سه نای (= هر نای برابر با ده فوت است) است. اورمزد او را همچنین برای یاری آب و گیاه می‌آفریند (آموزگار، 1374: 41).

3- بنابر اعتقادات ایران باستان زمین به هفت بخش تقسیم می‌شود و هفت کشور (اقلیم) بدین ترتیب به وجود می‌آید. کشور خونیرس (xvanēras) در میان است و ایران ویج یا ایران ویز، کشور سَوَه (savah)، در شمال، دو کشور وُروجرش (Vourujarsh) و وُروبرش (Vourubarsh) در جنوب، دو کشور فرَدَدَفَش (fradadafsh) و ویدَدَفَش (vidadafsh) پدید می‌آید (آموزگار، 1374: 43).

4- بزرگ‌ترین و مهم‌ترین دریایی که فَرَاخکرد (در اوستا وروکشه) یا دریای کیهانی نامیده می‌شود.

5- سوشیانت به معنی نجات‌دهنده است و سومین و آخرین موعود زرتشت است که بعد از اوشیدر و اوشیدر ماه ظهور می‌کند.

- 6- وای از ریشه «وَوَ» مشتق شده که به معنی وزیدن است. وای به معنی باد و هوا بوده و هم به مفهوم ایزدباد است که موکل بادِ موافق و هوای خوب است (اوشیدری، 1371: 463).
- 7- دیوی است که به دست گرشاسب کشته شده و در آبان یشت اوستا، زرین پاشنه نامیده شده است؛ زره پاشنه هم گفته‌اند یعنی کسی که آب دریا تا پاشنه او بوده است (زره به معنی دریا است) (اوشیدری، 1371: 412).
- 8- سوئتگر نَسک، نخستین نَسک (= کتاب) از بیست و یک سنک اوستاست. این کتاب دارای 22 فرگرد (= فصل) است. فصل‌های 1 تا 13 شامل مطالب گوناگونی است که بیشتر جنبه اندرز و دستور عمل‌های دینی دارد. از فصل 14 به بعد بیشتر مطالب گوناگون اساطیری مانند داستان گرشاسب، جمشید، ضحاک، فریدون، کاوس و کیخسرو آمده است (تفضلی، 1376: 139).
- 9- در اوستا نام کوهی است که آرش، تیرانداز معروف آریایی برای تعیین مرز ایران و توران از آنجا تیری انداخت و این تیر در کوه خونونت فرود آمد. دارمستتر معتقد است که خشوت بایستی یکی از قله‌های رشته کوه‌های البرز باشد (اوشیدری، 1371: 261).
- 10- در اوستا آمده است که آرش برای تعیین مرز ایران و توران، در زمان منوچهر و در پس مناقشات با افراسیاب، تیری از کوه خشوت (رویان، دماوند) افکند و آن تیر در کوه خونونت فرود آمد. دارمستتر می‌گوید که آن را باید در اطراف فرغانه جستجو کرد (اوشیدری، 1371: 267).

کتاب نامه:

- آموزگار، ژاله. 1374. *تاریخ اساطیری ایران*. تهران: انتشارات سمت.
- ابن بلخی. 1374. *فارسانامه*. تصحیح و تحشیه دکتر منصور رستگار فسایی. چاپ اول. شیراز: بنیاد فارس شناسی.
- اوشیدری، جهانگیر. 1371. *دانشنامه مزدیسنا*. تهران: نشر مرکز.
- بلعمی، ابوعلی محمد. بی تا. *تاریخ بلعمی*. چاپ اول. تهران.
- بهار، مهرداد. 1369. *بندهش فرنبغ دادگی*. تهران: انتشارات توس.
- بیرونی، ابوریحان. 1352. *آثار الباقیه عن القرون الخالیه*. ترجمه اکبر دانا سرشت. تهران: انتشارات ابن سینا.
- تفضلی، احمد. 1377. *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. تهران: انتشارات سخن.
- راشد محصل، محمدتقی. 1385. *وزیدگیهای زادسپرم*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رستگار فسایی، منصور. 1383. *پیکرگردانی در اساطیر*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- طبری، محمدبن جریر. 1352. *تاریخ طبری*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- فرهوشی، بهرام. 1354. *کارنامه اردشیر بابکان*. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مسکوب، شاهرخ. 1354. *مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار*. چاپ چهارم. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.